

بررسی جرم بغی در فقه و حقوق کیفری ایران

سیدحسین هاشمی *

احمدعلی محمودی **

DOI: 10.22096/law.2022.527305.1868

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۷]

چکیده

با استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، مبتنی بر اصل چهارم قانون اساسی در راستای اسلامی کردن قوانین و لزوم توسعه دامنه مفهوم امنیت، قیام مسلحانه و گروهی علیه اساس نظام جمهوری اسلامی ایران جرم انگاشته شده است؛ ولی از آنجا که این شورش ماهیتی سیاسی دارد، و این قیام تحت عنوان «بغی» و در نوشتار بیشتر فقها، مبارزه با آن ذیل «جهاد باغیان» مورد بررسی قرار گرفته است، در پژوهش پیش رو تلاش شده است که دکترین مقابله با شورش «باغیان» و چاره‌اندیشی برای حلّ منازعات درون حکومتی در اسلام، با رویکردی مسالمت‌آمیز و با تکیه بر برادری همه مسلمین، برای بازگشت به موازین شرع بر مبنای صلح و مدارا، بررسی گردد و مضامین شریعت اسلامی با روش علمی تبیین و با تحولات حقوق کیفری ایران مقایسه شده است. بدین ترتیب، آشکار شده است که مبنای سیاست کیفری قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی با رویکرد شریعت اسلامی مطابقت کامل ندارد و به‌رغم تغییرات انجام‌شده در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲ هم چنان مطابق روح سیاست کیفری اسلام نیست.

واژگان کلیدی: بغی؛ حقوق کیفری اسلام؛ امام عادل؛ جهاد با باغیان.

* دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه مفید، قم، ایران. «نویسنده مسئول»

Email: shhashemi@gmail.com

** دکتری رشته فقه و مبانی حقوق، دانشگاه مفید، قم، ایران.

Email: ahmad.ali.mahmoudi@gmail.com



مقدمه

عدالت، از اهداف اساسی اجرای مقررات موضوعه و عرفی در همه جوامع است. در جوامع دینی، عدالت افزون بر ابتنائش بر عقل، در نقل نیز مورد تأکید است؛ به گونه‌ای که حتی یکی از اهداف اساسی ارسال رسولان، اقامه قسط دانسته شده است.^۱ عدالت از نوع قضایی‌اش و در تقسیم جزئی‌تر از نوع کیفری‌اش و بازهم جزئی‌تر، عدالت در گستره امنیت عمومی، از اهمیتی ویژه و دوسویه برخوردار است. از یک سو، امنیت و نظم عمومی نباید فدای خواست‌های نابهنجار افراد یا گروه‌های معارض آن قرار گیرد، و از سوی دیگر، نباید بهانه و سدی در برابر جریان آزاد اندیشه‌های فردی یا گروهی در قالب نقد حاکمیت و یا امر حاکمیت به معروف و نهی از منکر، قرار گیرد. از آنجاکه وظیفه اصلی حقوق و فقه، مهندسی و تعدیل همه جوانب اجتماعی و منافع بشری است، بدیهی است که شیوه‌های تنازع و تعارض افراد یا گروه‌ها با حاکمیت و برعکس، شیوه‌های تعامل حاکمیت با افراد و گروه‌های مخالف و معارض، به شدت متأثر از زمان و مکان خواهد بود. حقوق‌دان و فقیه باید با آگاهی از این تأثیرات روزانه، به وضع قوانین حقوقی و استنباط احکام فقهی همت گمارد. البته در این مسیر دشوار، افزون بر آنکه جانب مکلف و بلکه نفع متهم را ملاحظه می‌کند، باید حقوق و حدود الهی را مراعات نماید و به تعبیر دقیق برخی، در «حراست الدین و سیاست الدنیا» کوشا باشد.^۲

بغی، از روش‌های ابراز ناخرسندی خشونت‌بار گروهی (و مطابق برخی دیدگاه‌ها، حتی فردی) از حاکم عادل معصوم (و مطابق برخی دیدگاه‌ها، حتی عادل غیر معصوم) است که همراه با استفاده از سلاح باشد. بین فقها این بحث وجود دارد که بغی جزء اقدامات فردی یا گروهی است و یا صرفاً خروج بر حاکمیت امام معصوم (ع) است یا خروج علیه حاکم عادل غیر معصوم را نیز شامل می‌شود. ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، جانب فقهای را گرفته است که بغی را بزه‌ی گروهی و دایره بغی را فراتر از خروج علیه امام معصوم (ع) دانسته‌اند.

آنچه نوشتار پیش رو را هدفمند کرده، یکم تحری و پاسخ به این پرسش‌هاست که جرم‌انگاری اقدام مسلحانه علیه اساس جمهوری اسلامی ایران، به عنوان بغی، در مقایسه با آرای فقها از چه اعتباری برخوردار است؟ به عبارت دیگر، نظر کدام دسته از فقها، صائب‌تر است، آنان که بغی را صرفاً خروج بر معصوم (ع) می‌دانند یا آنان که ضمن توسیع دایره بغی، آن را شامل اقدام علیه

۱. حدید: ۲۵.

۲. علی‌ماوردی، الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة (مکة المکرمه: دارالتعاون للنشر والتوزیع، ۱۳۸۶ ق)، ۵.

مطلق حاکمیت اسلامی؛ اعم از معصوم و غیر معصوم دانسته‌اند. دوم اینکه، همان‌طور که در قانون، بغی بزه‌ی گروهی دانسته شده، در فقه نیز چنین است یا خروج فردی نیز مشمول بغی خواهد بود. سوم اینکه، آیا می‌توان احکام بغی را از منابع فقهی، همچون عقل، کتاب و سنت استنباط کرد؟ چهارم اینکه، در وضع حکم اعدام برای اهل بغی در حقوق کیفری ایران، آیا واقعاً از فقه اسلامی پیروی کامل شده است؟ پنجم اینکه، تفکیک میان باغیان واجد و فاقد سازمان و مرکزیت از چه جایگاه فقهی برخوردار است؟ و درنهایت و با توجه به بغی‌انگاری اقدام مسلحانه در برابر نظام جمهوری اسلامی ایران، چه راهکاری برای تعدیل و تفسیر آن به نفع متهم وجود دارد. برای پاسخ به این پرسش‌ها، نخست نیاز است بغی از نظر موضوعی و سپس از نظر حکمی مورد تحلیل قرار گیرد.

در خصوص پیشنهاد پژوهش، توجه به این نکته ضروری است که جرم بغی موضوع پژوهش‌های گوناگونی قرار گرفته است که برخی، مانند مقاله «بررسی فقهی - حقوقی افساد فی الارض و بغی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲» نوشته فرهاد اله وردی، ضمن آنکه بیشتر ناظر بر تحلیل تطبیقی افساد فی الارض با بغی است، به صورت جدی گرایش به تطبیق آن با قوانین سابق بر سال ۹۲ دارد. مقاله دیگری نیز تحت عنوان «بررسی جرم بغی در فقه امامیه و حقوق ایران» وجود دارد؛ ولی این مقاله از چند جهت از نوشتار پیش رو متمایز است؛ چراکه گرایش عمده بحث مقاله مزبور تبیین ماهیت حدی یا تعزیری بودن آن است. همچنین، مشتمل بر شرایط تحقق بغی و احکام تفصیلی بغی است. درحالی‌که نوشتار پیش رو، صرفاً بر دو محور اساسی تمرکز کرده است. نخست، موضوع‌شناسی بغی، بی‌آنکه به ماهیت حدی یا تعزیری بودن آن ورود نماید؛ گویی شرایط تحقق بغی در نوشتار پیش رو، گاه مورد اشاره قرار گرفته است؛ ولی به تفصیل مقاله مزبور نیست. درباره احکام نیز نوشتار پیش رو، صرفاً به آن بخش از احکام پرداخته است که در قانون مجازات اسلامی مورد اشاره قرار گرفته و آنگاه احکام مزبور با فقه مطالعه تطبیقی شده است؛ درحالی‌که در مقاله مزبور، به تفصیل موجود در کتب فقهی به آن پرداخته است. شاید در یک کلام بتوان گفت که مقاله مزبور جنبه گزارش دارد؛ درحالی‌که نوشتار پیش رو بیشتر بر تحلیل تکیه کرده است. وانگهی، مقاله مزبور به منابع بغی اشاره نکرده که در این نوشتار، به منابع عقلانی و حیانی بغی نیز پرداخته شده است. از سوی دیگر، مقاله مزبور صرفاً به دیدگاه‌های فقهای امامیه اشاره دارد؛ ولی نوشتار پیش رو، به دیدگاه فقهای اهل سنت نیز هم در بحث موضوع شناسی و هم در احکام، هرچند به طور خلاصه، اشاره‌هایی دارد.

۱. بخش یکم: بررسی موضوعی بغی

موضوع‌شناسی، پیش‌نیازِ رهیافت دقیق به حکم فقهی درباره هر مسئله است. بغی نیز از این قاعده مستثنا نیست و برای استفهام بغی، ارائه تعریف دقیق لغوی و اصطلاحی آن لازم است.

۱-۱. الف. تبیین لغوی بغی

بغی در لغت به معنای تعدی، ظلم، فساد، کبر، تجاوز از حد، طلب، فسق، خروج از طاعت امام، انتظار و... است.^۳ از نظر برخی، «معنای بغی، طلب است و اگر در ظلم کاربرد فراوان دارد، ناشی از این است که ظلم، طلب حق غیر به وسیله تعدی بر اوست که در این صورت، این نوعاً طلب مقید به «بغیر الحق» می‌شود؛ زیرا اگر بغی به معنای ظلم محض باشد، قید مزبور بدون فایده است».^۴ راغب، بغی را «مطالبه بیرون رفتن از اعتدال در رهیافت به هدف» دانسته است؛ «خواه در عمل، این برون‌رفت صورت پذیرد یا نه و خواه این مطالبه برون‌رفت، در کمیت یا کیفیت باشد».^۵ به باور وی، بغی می‌تواند پسندیده و ناپسند باشد. بغی پسندیده، تجاوز از عدل به احسان و تجاوز از واجب به مستحب، و بغی ناپسند، تجاوز از حق به باطل است. برای همین، قرآن کریم «يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ» را مقید به «بَغَيْرِ الْحَقِّ» کرده^۶ و عقوبت را مختص کسانی دانسته است که در زمین به ناحق بغی می‌کنند.^۷ در تأیید این برداشت می‌توان به آیاتی اشاره کرد که بغی در آن پسندیده است؛ از جمله: «إِيتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ»^۸، «وَإِيتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»^۹ و «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»^{۱۰}. بالاین حال، از نظر اهل لغت، بغی در اکثر موارد، در وجه ناپسند آن به کار رفته است؛^{۱۱} مانند «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا»^{۱۲} «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ»^{۱۳} و «وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا»^{۱۴}. بنابراین، به منظور استدراک ناپسند یا پسندیده بودن

۳. محمد ابن منظور، لسان العرب (بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق)، ۱۴ / ۷۵-۷۷.

۴. محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن (قم: اسماعیلیان، بی‌تا)، ۱۰ / ۳۷.

۵. حسین راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن (بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ ق)، ۱۳۶.

۶. یونس: ۲۳.

۷. راغب اصفهانی، المفردات، ۱۳۶-۱۳۷.

۸. اسراء: ۲۸.

۹. لیل: ۲۰.

۱۰. آل عمران: ۸۵.

۱۱. راغب اصفهانی، المفردات، ۱۳۷؛ مرتضی الزبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس (بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق)،

۱۹ / ۲۰۷.

۱۲. نور: ۳۳.

۱۳. قصص: ۷۶.

۱۴. مریم: ۲۰.

بغی، باید از قراین لفظی یا معنوی متصله یا منفصله هر آیه بهره گرفت؛ مانند آیاتی که اشاره شد و یا آنکه از قیودی، همچون «بَغِيرِ الْحَقِّ» استفاده کرد؛ مانند «يُنْفَعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»^{۱۵} و «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ»^{۱۶}.

۲-۱. ب. تبیین اصطلاحی بغی

بغی در اصطلاح فقهی و حقوق، معنایی متفاوت ولی مبتنی بر معنای لغوی اش دارد. نخست، تلاش می‌شود مفهوم بغی در اصطلاح فقها و سپس در اصطلاح حقوق بررسی شود.

۱-۲-۱. بغی در اصطلاح فقها

اکثر فقهای شیعه، بغی را منحصر به شورش علیه امام معصوم (ع) دانسته‌اند و واژه «امام» را متصف به عصمت^{۱۷} یا متصف به عدالت کرده‌اند؛^{۱۸} ولی برخی از فقهای شیعه، مفهوم بغی را توسیع داده و شورش علیه هر حاکم عادل اسلامی را مصداقی از بغی دانسته‌اند. کاشف‌الغطا تصریح می‌کند: «هر کس علیه امام یا نائب خاص یا عام امام خروج کند، مصداقی از بغات است»^{۱۹}. برخی از فقهای معاصر نیز معتقدند: بغی و احکام شرعی آن مختص به تجاوز امت اسلامی علیه امام عادل (ع) نیست؛ بلکه این مورد از اتمّ مصادیق بغی است و دلیل آن عموم آیه و بعضی روایات وارده در این باره است. در قرآن کریم آمده است: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تِ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^{۲۰}. «حکم قتال در این آیه، معلق بر وصف بغی است و تعلیق حکم بر وصف، مشعر به علیت، بلکه دال بر آن است. بنابراین، ملاک در وجود قتال یا جواز آن، بغی به معنای تجاوز است؛ خواه تجاوز گروهی علیه گروه دیگر باشد یا دولتی علیه دولتی دیگر، یا گروهی علیه امام عادل یا رهبری که با جنودش بر امت خویش

۱۵. شوری: ۴۲.

۱۶. اعراف: ۳۳.

۱۷. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۲۳/۱؛ احمد مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان (قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، ۱۴۰۲ ق)، ۷/ ۵۲۴؛ علی طباطبایی حایری، ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل (قم: مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق)، ۷/ ۴۵۶.

۱۸. ابوجعفر طوسی، تهذیب الاحکام (تهران: دارالکتب العلمیه، ۱۳۶۵)، ۱۲۵۶؛ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۲)، ۲۱/ ۳۲۲؛ حسن بن یوسف علامه حلی، تذکره الفقها (قم: مؤسسه آل‌البیت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۱۹ ق)، ۹/ ۳۹۱؛ جعفر بن الحسن محقق حلی، شرائع الاسلام فی مسائل الحرام و الحلال (تهران: الاستقلال، ۱۴۰۹ ق)، ۱۲۵۶.

۱۹. جعفر بن خضر کاشف‌الغطاء، کشف‌الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۳۶۷/۴.

۲۰. حجرات: ۹.

تجاوز کند».^{۲۱} از نظر برخی، فلسفه جهاد با بغات، دفاع از کیان اسلامی و حکومت مستقر الهی است و از باب عموم ملاک احکام، افرادی که بر نایب امام قیام نمایند، باغی تلقی می‌شوند. از نظر اینان، پس از استقرار حکومت اسلامی در عصر غیبت، اگر حاکم اسلامی «ولی فقیه» نیرومند نباشد و نتواند طبق موازین شرعی با مخالفان حکومت، مانند بغات و مفسدین مبارزه نماید، اساس نظام الهی به خطر می‌افتد و به هرج و مرج می‌انجامد.^{۲۲}

بنابراین، تمام مذاهب شیعی و سنی اسلام، خروج بر امام معصوم (ع) را بغی دانسته‌اند و این مورد، از مصادیق اتم بغی است؛ ولی در ماورای آن، از جمله خروج بر رهبر عادل، خروج بر امام جابر، سرپیچی صرف از فرمان‌های امام، عدم اجرای برخی احکام، مانند زکات و برخی مصادیق دیگر از موارد اختلافی میان مذاهب یادشده است. اکنون باید دید که بغی در حقوق به چه معناست.

۱-۲-۲. بغی در اصطلاح حقوقی

در حقوق، برای تحقق بغی، وجود عنصر قانونی، مادی و معنوی لازم است:

۱-۲-۲-۱. عنصر قانونی بغی

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ بی‌آنکه بزه بغی را تعریف نماید، به بیان یکی از مصادیق و حکم آن اشاره کرده است. مطابق ماده ۲۸۷ «گروهی که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران، قیام مسلحانه کند، باغی محسوب می‌شود و در صورت استفاده از سلاح، اعضای آن به مجازات اعدام محکوم می‌گردند» و مطابق ماده ۲۸۸ «هرگاه اعضای گروه باغی، پیش از درگیری و استفاده از سلاح، دستگیر شوند، چنانچه سازمان و مرکزیت آن وجود داشته باشد، به حبس تعزیری درجه سه و در صورتی که سازمان و مرکزیت آن از بین رفته باشد، به حبس تعزیری درجه پنج محکوم می‌شوند».

۱-۲-۲-۲. عنصر مادی بغی

مستنبط از ماده ۲۸۷، «قیام مسلحانه علیه اساس نظام جمهوری اسلامی ایران» عنصر مادی بغی است. دقت در سه واژه «گروه»، «قیام» و «اساس»، می‌رساند که مخالفت، خواه با اساس نظام جمهوری اسلامی ایران باشد یا با امور غیر اساسی؛ اعتراض، خواه علیه اساس نظام جمهوری

۲۱. حسین علی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة (قم: نشرالتفکر، ۱۴۱۵ ق)، ۳/۲۸۰.

۲۲. محمدحسن مرعشی شوشتری، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام (تهران: میزان، ۱۳۷۳)، ۶۷.

اسلامی ایران باشد یا علیه امور غیر اساسی؛ قیام فردی، خواه علیه اساس نظام جمهوری اسلامی ایران باشد یا امور غیر اساسی؛ قیام گروهی که علیه اساس نظام جمهوری اسلامی نباشد، قیام فردی یا گروهی که غیر مسلحانه باشد و امتناع از گردن نهادن به مقررات و مانند آن عناصر تشکیل دهنده بزه بغی نیستند؛ بلکه رفتاری بغی تلقی می‌شود که به صورت قیام مسلحانه و گروهی، «اساس» نظام جمهوری اسلامی ایران را هدف قرار دهد. اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌تواند مفسر مناسبی برای واژه اساس باشد؛ زیرا این اصل، نظام جمهوری اسلامی را بر اساس و پایه توحید، نبوت، معاد، عدل، امامت و کرامت دانسته است. بنابراین، قیام گروهی مسلحانه علیه بنیان‌های یادشده، تشکیل دهنده عنصر مادی بغی است. همچنین، لازم است یادآوری شود که مستند به ماده فوق، عنصر مادی بغی، فعل است نه ترک فعل. در مقام تطبیق فقه و حقوق در عنصر مادی بغی، می‌توان گفت که بسیاری از فقها، جنبه اثباتی و نفی بغی را در تعریف آن مدنظر داشته‌اند؛ درحالی که حقوق ایران، تنها به جنبه اثباتی آن اشاره کرده است. توضیح اینکه، بین «خروج از حاکمیت» و «خروج بر حاکمیت» باید تفاوت قائل شد.^{۲۳} خروج از حاکمیت، بیشتر ناظر بر اطاعت نکردن از حاکم و تمرد از فرامین آن است (جنبه نفی)؛ ولی خروج بر حاکمیت، قیام و اقدام عملی علیه آن است (جنبه اثباتی).^{۲۴} اولی، ترک فعل و دومی فعل است و از نظر قانون، بغی، صرفاً خروج بر حاکمیت است نه خروج از حاکمیت.

۱-۲-۳. عنصر معنوی بغی

از نظر حقوقی، بغی وقتی محقق می‌شود که واجد سوءنیت عام و خاص باشد. سوءنیت عام، همان اراده و عمد در ارتکاب بغی است و سوءنیت خاص، براندازی اساس جمهوری اسلامی ایران است. رهیافت دقیق به اهمیت عنصر معنوی می‌تواند گره تردید در سیاسی بودن یا عمومی بودن جرم بغی را بگشاید. با این توضیح که تأویل سائغ که در کلمات فقها از شرایط تحقق بغی شمرده شده،^{۲۵} ناظر بر این است که اهل بغی، مبتنی بر تأویلات و دلایل به ظاهر موجهی، اقدام به خروج علیه امام مسلمین کرده باشند. بر همین اساس، بر امام مسلمین است که خود یا نماینده‌اش در خصوص رفع شبهات آنان اقدام نماید. اگر اهل بغی پذیرفتند، قتال با آنان ممنوع است و رها می‌شوند؛ ولی اگر نپذیرفتند، قتال با آنان واجب است.^{۲۶} بنابراین، اهل بغی تا مرحله پیش از قتال ظرفیت اتصاف به اموری، همچون خیرخواهی و اصلاح را دارند؛ ولی پس از آن اگر نپذیرفتند و بر

۲۳. حسین آقابابایی، بررسی فقهی-حقوقی جرم براندازی (پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶)، ۳۱۵.

۲۴. ابوجعفر طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، محقق: محمدباقر بهبودی (تهران: المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ ق)، ۲۶۵/۷.

۲۵. حلی، تحریر الاحکام، ۲/۲۳۰؛ طوسی، المبسوط، ۷/۲۵۶؛ نجفی، جواهر الکلام، ۲۱/۳۳۴.

امام خروج کردند، در این صورت، عنصر معنوی و سوء نیت خاص بغی که خروج علیه حاکمیت اسلام است، محقق شده، قتال با آنان واجب می‌شود. در جرائم سیاسی نیز گو اینکه «انگیزه اصلاح امور کشور» وجود دارد، ولی مجرمان سیاسی «بدون آنکه قصد ضربه زدن به اصل نظام را داشته باشند»، «علیه مدیریت یا نهادهای سیاسی یا سیاست‌های داخلی یا خارجی کشور» مرتکب جرم می‌شوند.^{۲۶} چه اینکه برخی از نویسندگان حقوقی تصریح کرده‌اند: «اگر اشخاص علیه حاکم جامعه اسلامی قیام مسلحانه نمایند، اما قصد آن‌ها نه تغییر حاکمیت، بلکه مواردی مانند اعمال فشار بر حکومت و حاکم جامعه اسلامی در راستای رسیدن به خواسته‌های غیر براندازانه باشد، یا بخواهند از این طریق با ایجاد بی‌نظمی در شهرها، اموال مردمان را به غارت ببرند، به لحاظ فقدان سوء نیت خاص در بزه بغی، بر آنان عنوان باغی اطلاق نمی‌شود؛ بلکه با توجه به عمل آنان و نتیجه حاصل از عمل آنان، ممکن است از مصادیق جرائمی دیگر، مانند محاربه یا قطاع طریق و یا جرائم سیاسی و غیره تلقی گردد».^{۲۷}

۱-۳. ج. تحلیل نهایی موضوع شناسی بغی

بغی از نظر موضوعی، از تأسیسات فقه است و حقوق نظر مستقلی در این باره ندارد و اگر برخی از نوشته‌های حقوقی، تعریف‌هایی از بغی ارائه داده‌اند،^{۲۸} دریافت‌های نویسنده از متون فقهی است، اما در گستره درون فقهی، در اینکه منظور از امام عادل در کلمات فقها، آیا صرفاً امام معصوم (ع) است یا خروج بر هر رهبر دینی عادل نیز بغی تلقی می‌شود، به نظر می‌رسد منظور، همان امام معصوم (ع) باشد و بتوان بغی را به خروج بر امام عادل غیر معصوم تسری داد، چه رسد به آنچه برخی فقهای اهل سنت آن را شامل خروج بر امام جائز نیز دانسته‌اند. برای این مدعا، چند دلیل می‌توان ذکر کرد: نخست آنکه، ملاحظه شد که بسیاری از فقها، امام را متصف به عصمت کرده‌اند و اگر برخی فقها، به جای «امام معصوم»، «امام عادل» را به کار برده‌اند، در پی آن از عبارت «علیه السلام» استفاده کرده‌اند که خود قرینه‌ای است بر اینکه منظور، امام معصوم (ع) است. دوم آنکه، در مواردی که فاقد قرینه مزبور است؛ مانند آنچه در ارشاد علامه آمده است،^{۲۹} شارح آن به صراحت می‌گوید: «علامه از امام عادل، امام معصوم (ع) را اراده کرده است».^{۳۰} سوم آنکه،

۲۶. ماده ۱ قانون جرم سیاسی مصوب ۱۳۹۵.

۲۷. فاطمه جعفری میدانسر، «بررسی ابهامات عناصر جرم بغی در حقوق کیفری ایران» (پنجمین کنفرانس ملی حقوق و علوم جزا، دانشگاه ادیب مازندران، ۱۳۹۷): ۹.

۲۸. جلال محمدی و ادریس علی‌پور، «ماهیت جرم بغی در قانون مجازات ایران و فقه اسلامی»، فصل‌نامه تعالی حقوق، دوره جدید، شماره ۱ (۱۳۹۱): ۱۴۸.

۲۹. حسن بن یوسف حلی، ارشاد الاذهان الی احکام الایمان (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ق)، ۱/ ۳۵۱.

۳۰. مقدس اردبیلی، مجمع‌الفائده، ۵۲۴/۷.

مبتنی بر «تفسیر قوانین کیفری به نفع متهم»، در مواقع تردید در اطلاق باغی بر خروج‌کنندگان بر امام غیر معصوم، اصل عدم اطلاق باغی بر آنان است. چه اینکه «تفسیر مضیق قوانین کیفری» و «قاعده درء» نیز مستلزم این است که گفته شود باغی منحصر و محدود به خروج‌کنندگان علیه امام معصوم (ع) است. چهارم آنکه، برخی فقها گفته‌اند: «باغی نزد ما کافر و مرتد است؛ زیرا ضرورت دین را انکار کرده که همان وجوب مودت و تحریم بغض و قتال امام معصوم (ع) است».^{۳۱} بدیهی است که وجوب مودت و حرمت بغض و قتال امام غیر معصوم از ضروریات دین نیست. پنجم آنکه، از دیدگاه فقها، یکی از شرایط بغی این است که باغیان مستند به «تأویلات سائغ» خود به این نتیجه رسیده باشند که باید از دستورات امام سرپیچی یا علیه او خروج نمایند و مستند به همین واقعیت است که حتی شافعی‌ها بر این باورند که لزوماً نباید ملامت‌گر باغیان بود؛ چون آنان مستند بر تأویلات سائغ بر پایه اعتقاداتشان دست به مخالفت با امام می‌زنند، ولی در این تأویلات خویش خطا کرده‌اند.^{۳۲} در چنین صورتی، درست است که رفتار بر مبنای اعتقاد و اجتهاد در برابر نص؛ خواه کلام خدا باشد یا سخن معصوم (ع)، روا نیست، ولی نمی‌توان این ناروایی را در برابر غیر معصوم تعمیم داد؛ زیرا لازمه‌اش ممنوعیت هر اقدام تشکیلاتی علیه هر حکومتی خواهد بود؛ نظریه‌ای که برخی فقهای عامه به صورت افراطی مطرح کرده، حتی بغی علیه امام جائر را نیز جایز ندانسته‌اند^{۳۳} که بطلان آن به توضیح نیاز ندارد. از این رو، در ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی، به جای قیام مسلحانه علیه حاکم اسلامی، به قیام مسلحانه علیه اساس نظام تعبیر شده است. اکنون پرسش اساسی این است که بغی، از نظر فقه و حقوق چه حکمی دارد.

۲. بخش دوم: بررسی حکمی بغی از دیدگاه فقه و حقوق

پس از رهیافت دقیق‌تر به موضوع بغی، طریق استنباط احکام آن آسان‌تر خواهد بود. بدین منظور نخست بررسی می‌شود که آیا می‌توان از منابعی همچون عقل، کتاب و سنت، وجوب قتال با اهل بغی و دیگر احکام آن را استنباط کرد؟ دلیل ذکر نکردن اجماع در این بخش این است که اجماع محصل بر فرض امکان تحصیل صرفاً برای تحصیل‌کننده‌اش حجت است و اجماع منقول نیز حکم خبر واحد را دارد و احکام کیفری را نمی‌توان با خبر واحد اثبات کرد. همچنین، اجماع بر فرض کاشفیت از قول معصوم (ع) دلیلی مستقل تلقی نشده، درنهایت به سنت برمی‌گردد.^{۳۴}

۳۱. همان.

۳۲. محمد الرملی، نهاية المحتاج الى شرح المنهاج (بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۴ ق)، ۴۰۲/۷.

۳۳. الرملی، نهاية المحتاج، ۴۰۲/۷.

۳۴. عادل ساریخانی، اسماعیل آقابابایی و سعید عطارزاده، «اجماع و نقش آن در استنباط احکام کیفری»، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال نهم، شماره ۳۲ (۱۳۹۲): ۴۶.

۱-۲. الف. منابع فقهی بغی

۱-۱-۲. عقل

اگر بغی به معنای ظلم و تعدی باشد، از آنجا که عقل مستقلاً حکم به قبح ظلم کرده است، در قبح بغی نیز استقلال در حکم دارد؛ ولی مشکل این است که بغی یک اصطلاح فقهی است و فقها در این اختلاف دارند که آیا بغی خروج علیه حاکمیت امام معصوم (ع) است یا خروج علیه حاکم غیر معصوم را نیز شامل می‌شود. در این صورت، عقل با یک پیش‌فرض می‌تواند مستقلاً به قبح بغی رأی دهد و آن این است که عصمت و عدالت حاکم را پذیرفته باشد. بدیهی است که قیام علیه حاکم عادل معصوم یا حتی عادل غیر معصوم عقلاً مذموم تلقی می‌شود؛ ولی حقیقت این است که گروهی که بر حاکمیت می‌شورند، برای اقدام خود دستاویزی دارند که رفتارشان را توجیه می‌کند (فقها در این باره اصطلاح «تأویل سائغ» را به کار برده‌اند).^{۳۰} با چنین نگرشی به بغی، نمی‌توان دلیل مستقل عقلی بر ناهنجار بودنش را ارائه داد؛ زیرا شورشیان در این مرحله، خود را محق می‌پندارند. بله پس از روشن شدن حق بر آنان و پافشاری بر قیام علیه امام عادل، می‌تواند مصداق ظلم باشد که عقلاً مبارزه با آن لازم است.

۲-۱-۲. آیات

مهم‌ترین آیه‌ای که مستند فقهی بغی واقع شده آیه نهم سوره حجرات است: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَفَاتِلُوا آلَتَيْ بَغْيٍ حَتَّىٰ تَقِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ». این آیه دارای چند نکته است:

یکم. در شأن نزول آیه آمده است که دو نفر از قبیله اوس و خزرج در موضوعی مجادله کردند که به نزاع میان دو قبیله مزبور منتهی شد. آیه مزبور نازل شد و رسول خدا (ص) آنان را صلح داد. آیه به این کلیت منتهی خواهد شد که اگر بین دو گروه از مسلمانان درگیری صورت گرفت، لازم است بین آن دو صلح ایجاد شود و اگر یک گروه بر دیگری ستم کرد، با آن قتال کنید تا به فرامین الهی گردن نهد. استدلال به این آیه مبتنی بر قیاس اولویت است؛ بدین معنا که وقتی بغی یک گروه از مسلمین علیه گروهی دیگر از آنان، مستلزم قتال با گروه باغی است، به طریق اولی، بغی یک گروه علیه گروهی که امام معصوم و عادل در رأس آن است، مستلزم وجوب قتال با آنان است؛ زیرا در حقانیت گروه اخیر، تردیدی نیست. برخی مستند به آیه مزبور گفته‌اند: «حکم قتال در آیه،

معلق بر وصف بغی است و تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت، بلکه دال بر آن است. بنابراین، معلوم می‌شود که ملاک در وجوب یا جواز قتال، بغی و تجاوز است؛ خواه گروهی علیه گروه دیگر باشد، یا دولت علیه دولتی دیگر، یا گروهی علیه امام عادل یا امام جائز و سپاهیان علیه امت اسلام باشد».^{۳۶}

دوم. «طایفه» معادل «گروه» است و مستند به همین واژه در آیه، عده‌ای از فقها بر آن‌اند که باغیان، باید گروه در کثرت باشند و این کثرت را مقید به آن کرده‌اند که از چنان انسجامی برخوردار باشند که مقابله با آن‌ها مستلزم هزینه مالی و لشکرکشی و نبرد است و اگر نیرویشان کم و ضعیف باشد، عنوان بغی بر رفتار آنان صدق نمی‌کند؛^{۳۷} ولی عده‌ای دیگر بر آن‌اند که لازم نیست اقدام گروهی باشد و آن را به صورت مطلق بیان کرده‌اند^{۳۸} و برخی تصریح کرده‌اند که حتی اگر یک نفر هم باشد؛ مانند خروج ابن ملجم بر حضرت علی (ع)، باغی تلقی می‌شود.^{۳۹} دلیل این دسته از فقها این است که طایفه، بر سه نفر و بیشتر، بلکه بر دو نفر و یک نفر نیز اطلاق می‌شود؛ زیرا همین سخن در آیه «وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ»^{۴۰} نیز گفته شده است. همچنان که حکم دایر مدار علت، یعنی بغی است^{۴۱} و با صدق بغی، حکم نیز جاری می‌شود؛ خواه یک نفر باشد یا دو نفر یا یک گروه چندین نفری. به هر روی، برخی از نویسندگان حقوقی نیز به لزوم گروهی بودن بزه بغی تصریح کرده، آن را در راستای تفسیر قانون به نفع متهم توجیه کرده‌اند.^{۴۲}

سوم. برخی معتقدند مستند به عبارت «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»، منظور آیه منازعه میان دو گروه از مؤمنان است؛ درحالی که خروج کنندگان ضد امام معصوم (ع)، از دایره ایمان خارج‌اند.^{۴۳} این دسته از فقها به روایتی از نبی اکرم (ص) استناد می‌کنند که فرمود: «یا علی حربی و سلمی سلمی»^{۴۴} و نتیجه می‌گیرند که باغی، مؤمن نیست تا داخل در آیه باشد و ذکر واژه «بغی» در آیه،

۳۶. منتظری، دراسات فی ولایة الفقیة، ۳ / ۲۸۰.

۳۷. طوسی، المبسوط، ۲۶۴ / ۷.

۳۸. محقق حلی، شرائع الاسلام، ۱ / ۲۵۶.

۳۹. شهید ثانی، مسالک الافهام، ۹۱ / ۳ و شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۲۳ / ۱.

۴۰. نور: ۲.

۴۱. منتظری، دراسات فی ولایة الفقیة، ۳ / ۲۸۱.

۴۲. مرعشی، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، ۷۱: حسین میرمحمدصادقی، جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی (تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۲)، ۶۵.

۴۳. ابوالفتح حسینی جرجانی، تفسیر شاهی یا آیات الاحکام (تهران: نوید، ۱۴۰۴ ق)، ۸۰.

۴۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (ع)، تحقیق: محمدباقر بهبودی (بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۰۳ ق)، ۳۶ / ۳۳۵.

بغی مصطلح نزد فقها نیست؛^{۴۵} ولی برخی از فقها گفته‌اند: «اطلاق مؤمن بر باغی، به اعتبار حال قبل از بغی وی، یا به اعتبار اعتقاد نفس وی، اطلاق مجازی است و یا اینکه اساساً برخی از درجات بغی با ایمان منافاتی ندارد».^{۴۶} به نظر می‌رسد احتمال سوم دقیق‌تر باشد؛ زیرا از برخی روایات نیز می‌توان استنباط کرد که بغی با ایمان منافات ندارد. مطابق روایتی از حضرت علی (ع) سؤال شد که «آیا باغیان کافرند؟ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: کشته‌شدگان جمل از مشرکین نیستند، سؤال شد پس منافق هستند؟ فرمود: خیر؛ منافق، خداوند را یاد نمی‌کند، مگر اندکی. سؤال شد: پس چه گروهی هستند؟ فرمود: برادران ما بودند، بر ما شوریدند و ما آن‌ها را سرکوب کردیم».^{۴۷} مبتنی بر همین نصوص، صاحب جواهر معتقد است که همه احکام مسلمین بر اهل بغی جاری است.^{۴۸}

چهارم. با توجه به عبارت «فاصلحوا بینهم»، پیش از نبرد با اهل بغی، لازم است میان گروه‌های متخاصم صلح داده شود. برخی فقها تصریح کرده‌اند: «امام مسلمین، خود یا فرستاده‌اش باید سخن اهل بغی را بشنود و اگر حق با آنان بود، بذل حق نماید و اگر شبهه‌ای داشتند، آن را برطرف نماید. اگر سخن حق را نپذیرفتند، به مبارزه با آنان برمی‌خیزند؛ زیرا خداوند پیش از امر به قتال، به صلح امر کرده است. چه اینکه حضرت علی (ع) پیش از قتال با خوارج، عبدالله بن عباس را برای مناظره با آنان فرستاد».^{۴۹}

پنجم. به نظر می‌رسد که ماهیت «اختلاف بین دو گروه مؤمن» با «قیام یک گروه علیه امام معصوم (ع)» متفاوت است. اولی ناظر بر تمام مناقشات مالی، اجتماعی، سیاسی، عقیدتی و... است که منتهی به نزاع میان دو گروه مؤمن است؛ درحالی‌که اختلافات در دومی، عموماً منشأ اعتقادی دارد. همچنین، وجود عنصر عصمت در دومی بسیار بااهمیت است. شاید مبتنی بر همین تفاوت ماهوی است که فردی همچون فاضل مقداد، اساساً استدلال به این آیه برای قتال با اهل بغی را اشتباه و خطا می‌داند و بر این باور است که راوندی، آیه مزبور را حجت بر قتال اهل بغی نمی‌داند؛ زیرا آیه درباره دو طایفه از انصار است که بینشان نزاع و جنگ درگرفت.^{۵۰} بنابراین، آیه فوق دلالت مستقیم بر وجوب نبرد با گروه معارضین حاکمیت امام را ندارد و راه استنباط وجوب قتال با اهل بغی از این آیه، راه آسانی نیست و همان‌طور که برخی فقها اشاره کرده‌اند، ذکر لفظ

۴۵. فاضل مقداد، کنز العرفان، ۳۸۶/۱.

۴۶. منتظری، دراسات فی ولایة الفقیة، ۲۸۱/۳.

۴۷. حسین النوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل (قم: مؤسسه آل‌البیت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۰۷ ق)، ۶۸/۱۱.

۴۸. نجفی، جواهرالکلام، ۳۳۷/۲۱.

۴۹. طوسی، المبسوط، ۲۶۵/۷.

۵۰. فاضل مقداد، کنز العرفان، ۳۸۶/۱-۳۸۷.

بغی در آیه دلیل بر این نیست که مراد، بغی مصطلح نزد فقها باشد،^{۵۱} چه رسد که بتوان مستند به این آیه، وجوب قتال با خروج کنندگان بر غیر معصوم را استنباط کرد.

ششم. قرآن را باید به عنوان یک مجموعه در نظر گرفت و در تفسیر این آیه، آیات دیگر را نیز باید لحاظ کرد. به یاد داشته باشیم که سخن از دو طایفه مؤمنین است و مبارزه با مؤمن و تشخیص سوء نیت در گروه‌های مزبور کاری بسیار دشوار و خوفناک است؛ زیرا در قرآن کریم، قتل عمد یک مؤمن آن‌چنان مورد شماتت قرار گرفته است که خلود در جهنم، غضب الهی، لعن الهی و عذاب عظیم را در پی خواهد داشت: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا».^{۵۲} این مجازات‌های سنگین مستلزم این است که گروه باغی و ظالم را خود معصوم و عادل تشخیص دهد تا در تعیین مصادیق آن، دچار خبط و غرض نشود و خواهش‌های نفسانی را در قتال با آنان راه ندهد. از عبدالله بن عمر پرسیده شد که آیا آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا»^{۵۳} را نشنیده‌اند؟ پس چرا مطابق آیه قرآن به مبارزه بر نمی‌خیزد؟ وی گفت: اگر به دلیل عمل نکردن به این آیه، مورد شماتت قرار گیرم، بهتر است تا به دلیل عمل نکردن به آیه «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا»^{۵۴} مورد شماتت قرار گیرم.^{۵۵} از حضرت علی (ع) نیز نقل شده است که وقتی یکی از یاران معاویه که در دست وی گرفتار شده بود، از او طلب عفو کرد، حضرت فرمود: «لَا اقْتُلَكَ صَبْرًا! انی اخاف الله رب العالمین» که به باور شافعی، دلیل استفاده از واژه خوف، ترس از خداوند در ریختن خون مسلمان است.^{۵۶}

۲-۱-۳. روایات

روایات مرتبط با بغی در دو دسته کلی جای می‌گیرند: دسته یکم روایاتی که ناظر بر وجوب قتال با اهل بغی است و دسته دوم روایاتی که ناظر بر چگونگی رفتار با اهل بغی است.

روایات دسته نخست می‌تواند مستند وجوب قتال با اهل بغی قرار گیرد. در خطبه ۱۷۳ نهج البلاغه از حضرت علی (ع) نقل شده است که فرمود: «ای مردم! سزاوارترین فرد برای خلافت باید کسی باشد که در تحقق حکومت از همه نیرومندتر باشد و در علم و آگاهی از اوامر و نواهی خداوند از همه داناتر باشد تا اگر شورش و فتنه‌ای از کسی سر زد، به حق بازگرداند و اگر

۵۱. همان، ۱/۳۸۶.

۵۲. نساء: ۹۳.

۵۳. حجرات: ۹.

۵۴. نساء: ۹۳.

۵۵. محمد رشیدرضا، تفسیر المنار (مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۳۵۴ ق)، ۹/۵۵۳.

۵۶. محمد بن ادریس الشافعی، الام (بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۰ ق)، ۴/۲۳۸.

بازنگشت، با آن‌ها مبارزه نماید».^{۵۷} همچنین، در خطبه ۱۷۲ در بخشی از دلایل جنگ جمل فرموده است:

بیرون شدند و حرم رسول خدا را به هر سو کشاندند... و با خود سپاهی همراه کردند که همه آنان به من قول اطاعت داده و با رضایت کامل و بدون اکراه بیعت کرده بودند. آنان به فرماندار من در بصره و خزانه‌داران بیت‌المال مسلمین و به مردمی دیگر از اهل آن شهر حمله کردند، گروهی را شکنجه کردند و گروهی را با حيله به قتل رساندند. به خدا سوگند اگر آنان تنها به یک نفر دست یافته و او را به عمد و بدون گناه به قتل می‌رساندند، قتل همه آن لشکر بر من روا بود؛ زیرا حاضر بودند و منع نکردند و با زبان و دست به دفاع برخاستند و حال آنکه از مسلمانان به شمار سپاهیان که وارد شهر شدند، کشتار کردند.^{۵۸}

روایات دسته دوم ناظر بر چگونگی رفتار با اهل بغی پس از غلبه بر آنان است. این روایات به دو دسته تقسیم می‌شوند: روایاتی که بین باغیان واجد و فاقد فئه تفکیک قائل شده‌اند و روایاتی که چنین تفکیکی در آن‌ها وجود ندارد. حفص بن غیاث می‌گوید:

سألت أبا عبد الله (ع) عن الطائفتين من المؤمنين إحداهما باغية والأخرى عادلة فهزمت العادلة الباغية. فقال: ليس لأهل العدل أن يتبعوا مدبراً ولا يقتلوا أسيراً ولا يجهزوا على جريح وهذا إذا لم يبق من أهل البغى أحد ولم يكن لهم فئه يرجعون إليها فإذا كان لهم فئه يرجعون إليها فإن أسيرهم يقتل ومدبرهم يتبع و جريحهم يجهز؛

یعنی از امام جعفر صادق (ع) درباره دو گروه از مؤمنان پرسیدم که یک گروه باغی و گروه دیگر عادل بود و گروه عادل بر گروه باغی غلبه کرده است [شیوه رفتار اهل عدل با گروه مزبور باید چگونه باشد؟]، حضرت فرمود: اهل عدل حق ندارند پشت‌کنندگان به نبرد را تعقیب کرده، اسیران و مجروحان آنان را بکشند. این در صورتی است که از اهل بغی فردی باقی نمانده باشد و آنان فئه و پایگاهی نداشته باشند که به آن برگردند؛ ولی اگر فئه و پایگاهی داشته باشند که به آن برگردند، قتل اسیران و تعقیب روی‌گردانان از نبرد و کشتن مجروحانشان جایز است.^{۵۹} همچنین، مطابق روایت منقول از امام جعفر صادق (ع) وقتی اهل نهروان از حضرت علی (ع) درباره تفاوت رفتار آن حضرت با مخالفان خود در ماجرای صفین و جمل سؤال کردند [که چرا در جنگ جمل

۵۷. محمد الرضی، نهج البلاغه، صبحی الصالح (بیروت: دارالکتب اللبنانی، ۱۳۸۷ ق)، ۲۴۸.

۵۸. الرضی، نهج البلاغه، ۲۴۷.

۵۹. یعقوب کلینی، الکافی، علی اکبر الغفاری (دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷)، ۵ / ۳۳.

از کشتن مجروحان و اسیران و روی گردانان از نبرد منع کردند، ولی در جنگ صفین آن را منع نکردند^{۶۰}، ایشان فرمود: «تفاوت حکم من در ماجرای جمل و صفین به این سبب است که اهل جمل بیعت مرا شکستند و درحالی که نه رهبری داشتند و نه پایگاه نظامی که در آن تجمع کنند... اما سخن من در روز صفین... به این سبب بود که پایگاه مستحکمی داشتند و پایگاهی داشتند که مجروحان و مریضانشان را مداوا و معالجه و برایشان اسب و سلاح مهیا کرده، آنان را بارها به نبرد با شما برگردانند و با من بیعت نکرده بودند تا داخل در ذمه بیعت و اسلام باشند...»^{۶۱}. روایات ناظر بر تفکیک، در کتب حدیثی تحت عنوان «باب أنَّ من كان له فئة من أهل البغی وجب أن يتبع مدبرهم ويجهز على جريحهم ويقتل أسيرهم، ومن لم يكن له فئة لم يفعل ذلك بهم» گرد آمده است.^{۶۲} با توجه به تعدد روایات و ناهمگونی مدلول روایات مزبور، این روایات، ذیل بررسی دیدگاه فقها درباره احکام اهل بغی بررسی و تحلیل خواهد شد.

۲-۲. ب. دیدگاه فقها درباره بغی

فقهای شیعه در وجوب جهاد علیه باغیان، گاه ادعای عدم خلاف^{۶۳} و گاه ادعای اجماع کرده‌اند.^{۶۴} با این حال، اکثر فقها گفته‌اند که باید بین موردی که اهل بغی، فئه داشته باشند و موردی که فاقد فئه باشند، تفاوت قائل شد. تعقیب فراریان و قتل اسرا و کشتن مجروحان در مورد اول جایز، ولی در مورد دوم جایز نیست^{۶۵} و برخی بر این امر ادعای اجماع کرده‌اند.^{۶۶}

۲-۳. ج. تحلیل نهایی احکام بغی

استنباط وجوب قتال از منابع فقهی عقل، کتاب و سنت، کار آسانی نیست. صعوبت استنباط احکام بغی از عقل و قرآن کریم پیش از این به تفصیل بیان شد؛ ولی درباره روایات به نظر می‌رسد که استنباط نفس لزوم قتال با اهل بغی، از روایات، در مقایسه با دو منبع دیگر آسان‌تر باشد؛ زیرا سند و مدلول روایات مزبور قابل اتکا است، اما استنباط دیگر احکام بغی، مانند جواز قتل موردی اسیران و مجروحان اهل بغی، با دشواری‌هایی روبه‌روست؛ زیرا یکم اینکه بسیاری از روایات

۶۰. النوری، مستدرک الوسائل، ۶۰/۱۱-۶۱.

۶۱. النوری، مستدرک الوسائل، ۵۱/۱۱-۵۶؛ محمد الحر العاملی، تفصیل وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه (قم: مؤسسه آل البیت (ع) لاحیاء التراث، بی‌تا)، ۷۳-۷۶.

۶۲. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۳۹۲/۹.

۶۳. طباطبایی حایری، ریاض المسائل، ۴۵۶/۷.

۶۴. محقق حلی، شرائع الاسلام، ۲۵۶/۱؛ مقدس اردبیلی، مجمع‌الفائده، ۵۲۴/۷؛ طوسی، المبسوط، ۲۶۸/۷؛ حلی، ارشاد الاذهان، ۳۵۲/۱؛ طباطبایی حایری، ریاض المسائل، ۴۶۰/۷؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۲۳/۱؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، ۹۲/۳.

۶۵. طباطبایی حایری، ریاض المسائل، ۴۶۱/۷.

مشمول بر احکام مزبور از نظر سند ضعیف‌اند و حتی برخی فقها بر ضعف سندشان اذعان کرده، درعین حال گفته‌اند که قصور و ضعف سند روایات به شهرتشان بین اصحاب جبران شده است.^{۶۶} دوم اینکه از نظر دلالت نیز قابل استناد نیستند؛ زیرا بر احکامی مشتمل‌اند که با روح رحمت و رأفت اسلامی که در رفتار و گفتار نبی اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) متبلور شده، ناسازگار است؛ به عنوان مثال برخی از این روایات «جهاز مجروحان» را در برخی موارد جایز دانسته‌اند. مطابق روایت حفص بن غیاث از امام صادق (ع) که از آن حضرت درباره قتل اهل بغی سؤال کرد، حضرت فرمود: «لیس لأهل العدل أن تبعوا مدبراً، ولا یقتلوا أسیراً، ولا یجهزوا علی جریح، وهذا إذا لم یبق من أهل البغی أحد، ولم یکن فئة یرجعون إلیها، فإذا کانت لهم فئة یرجعون إلیها فإن أسیرهم یقتل، ومدبرهم یتبع وجریحهم یجاز علیه».^{۶۷} در کتب لغت آمده است: «جهز علی الجریح»، ای: «اثبت قتله» و «اجهزت علی الجریح اذا سرعت قتله»؛^{۶۸} این بدان معناست که مجروحی را که شک دارید کشته شده یا نه، قتلش را یقینی کرده، یا کاری کنید که زودتر به قتل برسد که امروزه در اصطلاح نظامی به «تیر خلاص زدن» مشهور است. البته، ظاهر روایات نقل شده در این باره به صیغه نهی و مضارع در معنای امر آمده است؛ ولی باید دانست این امر به معنای اباحه و جواز است نه وجوب یا استحباب؛ زیرا امر مزبور امر عقیب الحظر است در مقام توهّم حظر و برای دفع آن صادر شده است. باین حال، حتی اباحه و جواز قتل اسیران و تیر خلاص زدن به مجروحان با برخی احادیث صادرشده از سوی معصومین (ع) در تضاد است. از جمله این احادیث که از قضا مربوط به جنگ صفین است که گروه باغیان عقبه و پایگاه نیز داشتند، حدیثی است که مطابق آن، حضرت علی (ع) اسیران جنگ صفین را رها کرد تا به سوی معاویه برگردند؛ درحالی که عمرو بن عاص به معاویه پیشنهاد قتل اسیران را داد. وقتی معاویه متوجه شد که حضرت علی (ع) اسیران را آزاد کرده است، به عمرو گفت اگر به حرف تو درباره اسیران گوش داده بودم، اینک در امر قبیح و زشتی واقع شده بودیم، دیدی که علی اسیران ما را آزاد کرد؛ پس معاویه نیز دستور آزادی اسیران را داد. در ادامه روایت آمده است که «وقد کان علی (ع) إذا أخذ أسیراً من أهل الشام خلّی سبیله، إلا أن یكون قد قتل من أصحابه أحداً فیقتله به، فإذا خلّی سبیله فإن عاد الثانیة قتله ولم یخلّ سبیله».^{۶۹} ملاحظه می‌شود که سیاق عبارت، سیاق تکرار و عادت است؛ به این معنا که دأب حضرت این بود که اگر از اهل شام اسیری می‌گرفت، او را آزاد می‌کرد، مگر اینکه

۶۶. همان.

۶۷. الحر العاملی، تفصیل وسائل الشیعه، ۷۴/۱۵.

۶۸. ابن منظور، لسان العرب، ۳۲۵/۵.

۶۹. النوری، مستدرک الوسائل، ۵۰/۱۱.

در جنگ، کسی از یارانش را کشته بود که به سبب آن کشته می‌شد و اگر او را آزاد می‌کرد و دوباره در جنگ شرکت می‌کرد، او را می‌کشت و آزاد نمی‌کرد.

در روایتی دیگر، ابن جندب از پدرش نقل می‌کند که هر جا با دشمن مواجه می‌شدیم، علی (ع) دستور می‌داد «... وقتی بر آنان چیره شدید، روی گردانان از جنگ را نکشید، مجروحی را به قتل نرسانید، عورتی را کشف نکنید و کشته‌ای را مثله ننمایید».^{۷۰} احتمال حدیث بر دو جمله «کان یأمر» و «فی کل موطن» حاکی از این است که عمومیت و اطلاق روایت عامدانه و در مقام بیان است. همچنین، از ابی حمزه ثمالی نقل شده است که به علی بن الحسین (ع) گفتم: «علی (ع) درباره اهل قبله به خلاف سیره رسول خدا (ص) درباره مشرکین رفتار کرد» آن حضرت غضب کرد و نشست و فرمود: «به خداوند سوگند به همان سیره رسول خدا رفتار کرد؛ روز فتح علی (ع) برای مالک اشتر که فرمانده جنگ در بصره بود، نامه‌ای ارسال کرد که از پشت به کسی خنجر زنند و روی گردانان از جنگ را نکشند و مجروحی را به قتل نرسانند و هر کس در خانه‌اش بسته است، در امان است، اما مالک نامه را پیش از آنکه بخواند، میان دستانش بر کمان گرفت و دستور قتل آنان را صادر کرد و آنان را کشت و در گودال‌های بصره انداخت. آنگاه نامه را باز کرد و خواند و دستور داد که منادی به محتویات نامه ندا دهد».^{۷۱} همچنین، در حدیثی از حضرت علی (ع) نقل شده است که رسول خدا در جنگ بدر اسیرانی گرفت و در برابر فدیة آزادشان کرد. آن حضرت در ادامه می‌فرماید: «امام با ملاحظه مصلحت مسلمین، در غلبه با مشرکین مخیر است بین اینکه با مشرکان بجنگد یا آنان را اسیر نماید و آنان را ضمن غنائم و تسهیم قرار دهد یا هر کدامشان را خواست منا یا فداً آزادشان کند».^{۷۲} وقتی رفتار با مشرکان چنین باشد، بدیهی است درباره باغیان با ملاطفت بیشتری رفتار خواهد شد. در حدیث یوم البصره، به صورت مطلق از حضرت علی (ع) نقل شده است که فرمود: «مجروحان‌شان را نکشید و فرار کنندگان‌شان را تعقیب نکنید و کسی که در خانه‌اش را بسته است و سلاحش را فرو نهاده، در امان است».^{۷۳}

استدلال‌های شافعی در برابر فردی که قائل به تفکیک است نیز قابل تأمل است. فردی به وی می‌گوید: روایت منقول است از حضرت علی (ع) که در جنگ جمل فرمود: «روی گردانندگان از جنگ کشته نشوند و مجروحان به قتل نرسند»، حمل بر این می‌شود که اهل جمل فاقد فئه بودند. شافعی در پاسخ وی به جنگ صفین و احد اشاره می‌کند که به رغم وجود فئه، احکام مزبور

۷۰. الحر العاملی، تفصیل وسائل الشیعه، ۹۲/۱۵.

۷۱. الحر العاملی، تفصیل وسائل الشیعه، ۷۴/۱۵.

۷۲. النوری، مستدرک الوسائل، ۴۹/۱۱.

۷۳. کلینی، الکافی، ۱۲/۵.

اجرا نشد و می‌گوید: «اگر فعل و قول علی بن ابیطالب برای تو حجت نیست، برای من حجت است» و آنگاه به روایتی استناد می‌کند که مطابق آن، حضرت علی (ع) در جنگ صفین، به اسیری گفت: «لاقتلک صبرا؛ انی اخاف الله رب العالمین» و او را آزاد کرد با اینکه جنگ صفین بر پا بود و معاویه به صورت جدی در آن زمان با آن حضرت، در حال نبرد بود. آن فرد به شافعی گفت: «ممکن است بر او منت نهاده باشد». شافعی در جواب می‌گوید: «علی می‌گوید انی اخاف الله رب العالمین». آن فرد در جواب می‌گوید: «علی در واقع گفته است که من از خدا می‌ترسم و در برابر آزادی تو از خدا پاداش می‌خواهم» و شافعی پاسخ می‌دهد: «اگر علی این جمله را به امید پاداش گفته بود، باید می‌گفت انی لأرجو الله؛ زیرا واژه رجا در موارد اباحه از واژه خوف بهتر است و واژه خوف در موارد بیم از گناه، بهتر از واژه رجاست».^{۷۴}

۲-۴. د. مقارنه فقه و حقوق در احکام بغی

حقوق کیفری ایران، از جهاتی با فقه هماهنگ و از جهاتی با آن ناهماهنگ است. ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی گروهی را که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران قیام مسلحانه کنند، باغی دانسته، مقرر داشته است: «در صورت استفاده از سلاح، اعضای آن به اعدام محکوم می‌گردند». ظاهر ماده این است که ناظر بر چگونگی جنگ با اهل بغی نیست، بلکه حکم اعدام را برای کسانی در نظر گرفته است که در پی قیام مسلحانه دستگیر و در اصطلاح فقهی «اسیر» شده‌اند. درحالی که اکثر فقها ضمن اذعان به وجوب قتال با اهل بغی، درباره کسانی که اسیر یا مجروح شوند یا از جنگ روی گردان شده باشند، بین باغیانی که فته داشته باشند یا نه، تفاوت قائل شده، تنها قتل گروهی را جایز می‌دانند که فته داشته باشند؛^{۷۵} ولی این ماده قانونی یکم اینکه، چنین تفکیکی را مطرح نکرده و مطلقاً حکم اعدام را مقرر داشته است و از این جهت، به نظر می‌رسد نسبت به فقه و دیدگاه فقها نگاه بسیار شدیدتری به مجازات اهل بغی داشته است. دوم اینکه در مباحث فقهی مطرح شد که عباراتی، نظیر «یقتل اسیرهم» و «یجهز علی جریحهم»، امر در مقام دفع توهّم خطر است و مفید اباحه است نه وجوب و استحباب. گو اینکه بیان شد که حتی استنباط اباحه قتل اسیران و مجروحان از آیات و روایات امر آسانی نیست و برخی از روایات مطلقاً از چنین رفتاری منع کرده‌اند. درحالی که سیاق عبارات قانون مجازات اسلامی، لزوم اعدام دستگیرشدگان اهل بغی است. قانون‌گذار از این منظر نیز در مورد فقه سخت‌گیرانه‌تر رفتار کرده

۷۴. محمد بن ادریس الشافعی، الام، ۴/۲۳۸.

۷۵. محقق حلی، شرائع الاسلام، ۱/۲۵۶؛ مقدس اردبیلی، مجمع‌الفائده، ۷/۵۲۴؛ طوسی، المبسوط، ۷/۲۶۸؛ حلی، ارشاد الاذهان، ۱/۳۵۲.

است. به عبارت دیگر، مقنن کیفری ایران برای بغی ماهیتی حدی و نه تعزیری، لحاظ کرده است که این نگاه، ضمن اینکه با تمام اصول کیفری، مانند تفسیر مضیق، تفسیر به نفع متهم و مانند آن معارض بوده، فاقد سابقه فقهی در اقوال فقهاست. برخی از نویسندگان حقوقی این نوع نگاه به بغی را ناپسند و خطرناک دانسته‌اند؛ زیرا حدود مستثنا از اصل قانونی بودن جرائم هستند و اگر مجازات بغی، حد باشد، قابلیت عطف شدن به ما سبق را خواهد داشت.^{۷۶}

با این حال، ماده ۲۸، تفکیکی دیگر را مطرح کرده است: «هرگاه اعضای گروه باغی، پیش از درگیری و استفاده از سلاح، دستگیر شوند، چنانچه سازمان و مرکزیت آن وجود داشته باشد، به حبس تعزیری درجه سه و در صورتی که سازمان و مرکزیت آن از بین رفته باشد، به حبس تعزیری درجه پنج محکوم می‌شوند». می‌توان گفت استفاده از سلاح که در قانون مجازات اسلامی آمده است، ریشه فقهی دارد؛ زیرا در فقه افزون بر اعلام جنگ مسلحانه، شروع به جنگ نیز جزء شروط است که همان استفاده از سلاح محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، قید استفاده از سلاح اشاره به این نکته فقهی دارد که شروع به جنگ باید از سوی گروه باغیان باشد و امام مسلمین نباید جنگ را آغاز کند.

نتیجه‌گیری

در تحلیل موضوعی بغی، فقها دیدگاه‌های متفاوتی ارائه داده‌اند. برخی بغی را قیام مسلحانه علیه امام معصوم (ع) دانسته‌اند و برخی آن را شامل قیام مسلحانه علیه هر حاکم عادل می‌دانند. برخی بغی را صرفاً فعل اثباتی «خروج بر امام» دانسته‌اند و برخی دایره آن را توسعه داده، جنبه نفی آن، یعنی «خروج از حاکمیت امام» را نیز بغی تلقی کرده‌اند و برخی حتی مخالفت با ادای حقوق مالی را نیز مصداقی از بغی دانسته‌اند. بر ایند متمایز نوشتار پیش رو، این بود که با ذکر دلایل متعدد، جانب دیدگاه فقهایی را که یکم، موضوع بغی را امام معصوم (ع) دانسته‌اند و دوم، بر جنبه اثباتی آن تأکید می‌نمایند، تقویت کند. همچنین، در وجوب قتال با اهل بغی با ملاحظه شرایطش، اختلافی بین فقها نیست؛ گو اینکه به نظر می‌رسد استنباط چنین حکمی از عقل و قرآن کریم - به خلاف روایات - با سختی همراه است، اما در شیوه تعامل با اهل بغی پس از غلبه بر آنان، بین فقها اختلاف دیدگاه وجود دارد که ناشی از اختلاف روایات است. برخی روایات، قتل اسیران و مجروحان را در هر حالتی ممنوع دانسته، ولی برخی روایات، بین حالتی که قیام‌کنندگان، واجد

۷۶. عباس زراعت، شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی / حدود (تهران: نشر مجد، ۱۳۹۳)، ۳۸۵.

سازمان یا فاقد آن باشند، تفاوت گذاشته است و تنها در مورد نخست، قتل اسیران و مجروحان را روا دانسته‌اند. با این حال، نتیجه خاص این نوشتار درباره احکام بغی و تطبیق آن با آنچه در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ آمده این است که به نظر می‌رسد قانون در این بخش، پیروی تامی از فقه کرده است. از نظر فقهی، بر اساس آیات و روایات، یا باید بر رأفت نظر داشت و در هر شرایطی قتل اسیر و مجروح را مشروع ندانست و یا اینکه حداقل باید بین دو گروه واجد و فاقد سازمان، فرق گذاشت؛ زیرا قتل اسیران و مجروحان اهل بغی در صورت فقدان سازمان، نامشروع است؛ در حالی که قانون مجازات اسلامی برای دستگیرشدگان اهل بغی حکم اعدام را مقرر داشته است، بی‌آنکه تفکیک ملحوظ در فقه را لحاظ نماید. لازم است مقنن با توجه به اهمیت دم مسلم، نسبت به اصلاح آن اقدام نماید. با این حال، از نکات قابل توجه قانون جدید این است که برخلاف قانون قبل که از عبارت «هر فرد یا گروه» استفاده کرده بود، در قانون جدید، از عبارت «گروهی» استفاده کرده، فتوای فقهایی را ملاک قرار داده است که بغی را بزه‌ی گروهی و نه فردی دانسته‌اند و از این جهت، به نفع متهم است و مطابقت بیشتری با اصول حقوقی و احکام فقهی دارد.

کتابنامه

الف. کتب و مقالات

الف-۱. فارسی

- آقابابایی، حسین. بررسی فقهی-حقوقی جرم براندازی. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.
- جعفری میدانسر، فاطمه. «بررسی ابهامات عناصر جرم بغی در حقوق کیفری ایران»، پنجمین کنفرانس ملی حقوق و علوم جزا، دانشگاه ادیب مازندران، ۱۳۹۷.
- حسینی جرجانی، ابوالفتح. تفسیر شاهی یا آیات الاحکام. تهران: نوید، ۱۴۰۴ ق.
- زراعت، عباس. شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی / حدود. تهران: نشر مجد، ۱۳۹۳.
- ساریخانی، عادل، اسماعیل آقابابایی، و سعید عطارزاده. «اجماع و نقش آن در استنباط احکام کیفری»، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال نهم، شماره ۳۲ (۱۳۹۲): ۲۷-۴۸.
- محمدی، جلال و ادريس علی‌پور. «ماهیت جرم بغی در قانون مجازات ایران و فقه اسلامی»، فصلنامه تعالی حقوق، دوره جدید، شماره ۱ (۱۳۹۱): ۱۴۳-۱۶۳.
- مرعشی شوشتری، محمدحسن. دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام. تهران: میزان، ۱۳۷۳.
- میرمحمدصادقی، حسین. جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی. تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۲.

الف-۲. عربی

- ابن منظور، محمد. لسان العرب. بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
- الحرالعاملی، محمد. تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. قم: مؤسسه آل‌البیت (ع) لاحیاء التراث، بی‌تا.
- حلی، حسن بن یوسف. ارشاد الازهان الی احکام الایمان. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
- حلی، حسن بن یوسف. تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة. قم: مؤسسه الإمام الصادق (ع)، ۱۴۲۰ ق.
- راغب اصفهانی، حسین. المفردات فی غریب القرآن. بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.
- رشیدرضا، محمد. تفسیر المنار. مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۳۵۴ ق.
- الرضی، محمد. نهج البلاغه. صبحی الصالح، بیروت: دارالكتاب اللبناني، ۱۳۸۷ ق.
- الرملی، محمد. نهیة المحتاج الی شرح المنهاج. بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۴ ق.
- الزبیدی، المرتضی. تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
- الزحیلی، وهبه. الفقه الاسلامی و ادلته. سوریه: دارالفکر، ۱۴۱۸ ق.
- الشافعی، محمد بن ادريس. الام. بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۰ ق.

شهيد ثانى، زين الدين بن على. الروضة البهية فى شرح اللمعة لدمشقية. قم: دفتر تبليغات اسلامى، ١٤١٢ ق.

شهيد ثانى، زين الدين بن على. مسالك الافهام الى تنقيح الشرايع الاسلام. مؤسسه المعارف الاسلاميه، ١٤١٣ ق.

طباطبايى حايى، على. رياض المسائل فى بيان احكام الشرع بالدلائل. قم: مؤسسه نشر الاسلامى، ١٤١٥ ق.

طباطبايى، محمد حسين. الميزان فى تفسير القرآن. قم: اسماعيليان، بى تا.
طوسى، ابو جعفر. المبسوط فى فقه الاماميه. محمد باقر بهبودى، تهران: المكتبه المرتضويه، ١٣٨٧ ق.
طوسى، ابو جعفر. تهذيب الاحكام. تهران: دارالكتب العلميه، ١٣٦٥ ش.
علامه حلى، حسن بن يوسف. تذكره الفقهاء. قم: مؤسسه آل البيت (ع) لاحياء التراث، ١٤١٩ ق.
فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، كنز العرفان فى فقه القرآن، تهران: مرتضوى، ١٣٧٣ ش.
كاشف الغطاء، جعفر بن خضر. كشف الغطاء عن مبهمات الشريعه الغراء. قم: دفتر تبليغات اسلامى حوزة علميه قم، ١٤٢٢ ق.

كلينى، يعقوب. الكافى. على اكبر الغفارى، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٧.
ماوردى، على. الاحكام السلطانيه والولايات الدينيه. مكه المكرمه: دارالتعاون للنشر والتوزيع، ١٣٨٦ ق.
مجلسى، محمد باقر. «بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار (ع)»، تحقيق محمد باقر بهبودى، بيروت: دار احياء التراث، ١٤٠٣ ق.

محقق حلى، جعفر بن الحسن. شرائع الاسلام فى مسائل الحرام والحلال. تهران: الاستقلال، ١٤٠٩ ق.
مقدس اردبيلى، احمد. مجمع الفائده والبرهان. قم: جماعه المدرسين فى الحوزة العلميه، ١٤٠٢ ق.
منتظرى، حسين على. دراسات فى ولايه الفقيه و فقه الدوله الاسلاميه. قم: نشر التفكر، ١٤١٥ ق.
نجفى، محمد حسن. جواهر الكلام فى شرح شرايع الاسلام. بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٣٦٢.
النورى، حسين. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. قم: مؤسسه آل البيت (ع) لاحياء التراث، ١٤٠٧ ق.